

اندرون راحت کردم.

دوشنبه نهم شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم دربِ خانه به خاکپای اقدس اعلی نائل گردیدم. امروز، روز عید فطر است. خیلی درب خانه شلوغ بود. تمام شاهزادگان و وزراء بودند. مراجعت کردم منزل، ملازیرک بود نهار خوردیم بعد از نهار ملازیرک قدری نَقِیل رُمان گفت. عصری سوار شدیم رفتیم به زیارت حضرت عبدالعظیم. از آب انبار قاسم خان که گذشتیم آقا نجفی را دیدیم که از حضرت عبدالعظیم مراجعت می کرد. جمعیت زیادی بودند. من درشکه را نگهداشتم، ایشان هم الاغشان را نگه داشتند؛ تعارف نمودیم، گذشتیم. نزدیک امامزاده عبدالله ظهیرالسلطان را دیدیم. با او قدری سواره صحبت کردیم. بعد رفتم حضرت عبدالعظیم. توی حرم شعاع السلطنه را دیدیم. حاجی علیقلی خان بختیاری را توی حرم امامزاده حمزه علیه السلام دیدیم. با او مصافحه نمودیم. بعد از حرم بیرون آمدیم سوار شدیم، از راه ابن بابویه آمدیم منزل.

سه شنبه ۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک نائل گردیدم. از آنجا آمدم منزل. چون پدر شاهزاده معین دربار مرحوم شده اند، رفتیم آنجا. بیرون آمدیم رفتیم منزل اعتصام السلطنه. دیدم مشغول دان دادن کبوترهایشان می باشند.

چهارشنبه ۳ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

برحسب وظیفه خانه زادی رفتم دربِ خانه به خاکپای انور اقدس مشرف گردیدم. پس از مدتی مراجعت به منزل نمودم. نهار صرف نمودیم بعد از آن رفتم منزل شاهزاده عین الدوله.

پنجشنبه ۳ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. آمدم منزل، نماز خواندم.
مدیر آمد قدری درس خواندم.

جمعه ۵ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

امرو، بر حسب دعوت وزیر نظام که برای پسرش عروسی می‌نماید، رفتم منزل ایشان. لقب پسرش سیف‌السلطنه است. دختر سهام‌الدوله بجنوردی را گرفته است. موزیک داشتند. مطرب هم یهودی‌ها بودند. قدری بانک بازی شد. دیشب حوض منزل ما تمام یخ بسته بود.

شنبه ۶ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

کالسکه نشستیم رفتیم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. تا سه ساعت به غروب مانده بودم. بعد سوار شدم آمدم منزل. یک ساعت به غروب مانده به اتفاق اهل اندرون سوار شدیم رفتیم بیرون، تا سر استخر امام جمعه.

یکشنبه ۷ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

صبح برخاستم رفتم به خاکپای مبارک نائل گردیدم. به اتفاق آجودان حضور به منزل مراجعت نمودیم. نهار صرف نمودیم آجودان حضور رفت. پیانو زدم، روزنامه گفتم منشی باشی نوشت. مدیر آمد مدتی درس خواندم.

دوشنبه ۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم دربِ خانه به خاکپای اقدس اعلی مشرف گردیدم، و به منزل

مراجعت نمودم نهار خوردم رفتم منزل خان معیرالممالک. چون کسالت داشت رفتم عیادت. شجاع السلطنه آمد قدری نشست، رفت. تقریباً تا غروب بودم.

سه شنبه ۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

بندگان اقدس اعلی امروز برای توقف پنج شبه تشریف فرمای دوشان تپه می شوند. سوار شدم برای دوشان تپه، رفتم برای عمارت بالا، شرف اندوز خاکپای همایونی گردیدم. تا چهار ساعت به غروب مانده به خاکپای مبارک شرفیاب بودم. کوه های سمت دوشان تپه و سه پایه را مه گرفته بود.

آدمم شهر. به اتفاق اهل اندرونی سوار شدیم رفتیم باغ آقا غلامحسین هراتی که پشت باغ شاه واقع است. تقریباً خاک درشت محسوب می شود. خوب مزین است. عمارت هم در وسط دارد که برزخ مابین ایرانی و فرنگی است. روی هم رفته چندان تعریف ندارد. خواسته است مبل را به رنگ اطاق درست نماید، هیچ تعریف ندارد. رفتم اندرون راحت کردم. دیشب مطرب هم دسته عبدالله خان را داشتیم که زن است. مهتاب هم بیرون آمد. خوب هوایی بود.

چهارشنبه ۱۰ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

مدتی روزنامه نوشتم. مدیر آمد مشغول درس خواندن گردیم. بعد از آن درشکه خواستم، سوار شدم رفتم دوشان تپه شرفیاب خاکپای انور اقدس اعلی گردیدم. بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای فرح آباد گردیده بودند. صبح هم شکار تشریف برده بودند. بالا سر رزمگاه، یک قوچ پنج ساله شکار فرموده بودند. از آنجا تشریف آوردند عمارت دوشان تپه. تا یک ساعت از شب رفته پس از آن مرخصی حاصل نموده آدمم منزل.

پنجشنبه ۱۱ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

به اتفاق آجودان حضور درشکه نشستیم رفتیم دوشان تپه. بندگان اقدس اعلی تشریف آوردند پایین، تشریف بردند عمارت فرح آباد. تمام اجزای خلوت مخصوص بودند. در آن بلندی باغ فرح آباد آلاچیق ترکمانی زدند. نهار را آنجا میل فرمودند. وزیر مخصوص و نیرالدوله را امر فرمودند که بروند تماشای عمارت فرح آباد. خودشان مشغول کاغذخوانی گردیدند. من هم همراه وزیر مخصوص رفتم، تماشا نمودیم. در حقیقت خیلی عمارت خوبی ساخته اند. مراجعت نمودیم. کاغذخوانی تمام شد، رفتیم به خاکپای مبارک مشرف گردیدیم.

بعد از آن، بندگان اعلیحضرت همایونی تشریف فرمای عمارت دوشان تپه گردیدند. از آنجا رفتم منزل شاهزاده عین الدوله. قریب یک ساعت آنجا بودم. از آنجا رفتیم عمارت بالای دوشان تپه شرف اندوز خاکپای مبارک گردیدم.

جمعه ۱۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

صبح رفتم حمام. تا نزدیک ظهر حمام بودم. بعد آدمم بیرون. امروز روز عید فرانسه هاست. اول ژانویه است. رفتم تبریک سفارتخانه ها و غیره. منزل رئیس بانک، نبود کارت دادم. سفارت آلمان، کارت دادم. سفارت بلژیک کارت دادم. سفارت انگلیس وزیر مختار خودش که نیست، رفته بوشهر، منزل مادامش کارت دادم. نایب هایشان هم هیچکدام نبودند، کارت گذاشتم سفارت فرانسه خود وزیر بود و زنش هم بود، مؤید السلطنه هم بود. منزل شارژ دافیر اطریش کارت گذاشتم. منزل کنتد^۱، جمعی آنجا بودند، آصف السلطنه، ملک آراء، نظم الدوله، قدری نشستیم قهوه خوردیم. سفارت ایتالیا نبود کارت گذاشتم خود وزیر مختار هم همین روزها مأمور جای دیگر شده می رود. خانه مادام آن ورنی. منزل دکتر شنیدر خودش نبود؛ زنش و

دخترش بودند. وزیر مختار فرانسه آمدند پیش زن شنیدر. سفارت ینگگی دنیا، وزیر مختار بود نشستم قدری صحبت کردی، مردمورخ خوبی است. منزل دکتر لندتی، خودش و زنش ناخوش هستند. منزل دکتر آتکاک، خودش نبود دخترش بود چای خوردم. منزل مسیو نوز وزیر گمرک خانه خودش نبود زنش و دخترش بودند. مؤید السلطنه را هم مجدداً آنجا دیدمش.

دیدن‌ها تمام شد، خیلی خسته گردیدم، مراجعت به منزل نمودم.

شنبه ۱۳ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

سوار شدیم رفتیم دوشان تپه، وزیر مختار ایتالیا آمده بود مرخصی بگیرد و برود. شاهزاده عین‌الدوله، سپهسالار، مشیرالدوله و جمعی بودند. در حضور مبارک خلوت بود. خلوت که شکست رفتیم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم بعد از آن کاغذ خوانی شد. آمدیم شهر، نهار خوردیم با آدمها تا غروب مشغول آس بازی بودیم.

یکشنبه ۱۴ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

رفتیم دوشان تپه. بندگان اقدس اعلی قرار بود شکار تشریف ببرند، موقوف فرمودند. رفتند عمارت فرح آباد. رفتیم منزل شمس‌الملک، تا یک ساعت به غروب مانده مشغول بازی بودیم. بعد سوار شدم رفتم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. آمدیم شهر رفتیم منزل شاهزاده عین‌الدوله. سپهسالار بود، امیر بهادر جنگ بود، مشیر السلطنه بود، معاون السلطنه بود. تا نیم ساعت از شب گذشته بودم.

دوشنبه ۱۵ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

تا سه ساعت به غروب مانده روزنامه نوشتیم. مواجب سه ماهه گاردیها را،

محمدعلی خان خبر نموده بود، پول آوردند، دادند. من رفتم مدتی اندرون بودم. بعد آمدم سوار شدیم به کالسکه، رفتیم منزل مرحوم وزیر دربار؛ چون اسبابهای زیادی هر چه دارند حراج می‌کنند. چون فردا باید جاجرود برویم، زودتر خوابیدم.

سه‌شنبه ۱۶ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

رفتم تا دوشان تپه. آنجا گفتند: بندگان اقدس همایونی تازه سوار شده‌اند. رفتم در صحرا به رکاب مبارک شرف‌اندوز گریدم. مرا خواستند، رفتم نزدیک اتومبیل مدتی ملتزم بودم. در وسط راه می‌خواستند چند میش و بره بریزند به جاده. قراخان را فرستادند که سر بزنند شاید به جاده بریزند. من همراه شمس‌الملک یک درّه را تاختمیم سر بالا، شاید تفنگک بیاندازیم. نزدیک شکارها که رسیدیم قراخان تفنگک انداخت، ما دیگر نتوانستیم تفنگک بیاندازیم. بعد آمدم و ملتزم رکاب مبارک بودیم، تا نزدیک رودخانه به نهار افتادند. من هم آمدم با شاهزاده عین‌الدوله سر نهار ایشان. اشخاصی که بودند از این قرار است:

شاهزاده عین‌الدوله، نظام‌السلطنه و وزیر مخصوص، امیر بهادر جنگ، فخرالملک و سیف‌السلطان، صدق‌السلطنه. مشغول خوردن نهار بودیم که اعلیحضرت همایونی سوار شدند. بعد از نهار اجماعاً سوار شدیم. ساعدالدوله و نصرالسلطنه هم به ما ملحق گردیدند. دو دست قوش ساعدالدوله انداخت. یک دست قوش هم شاهزاده عین‌الدوله انداخت. یک دست خوب پرید روی هوا، یک چنگ انداخت. اما قوش لاغر بود نگرفت. دو کبک رو بروی حضرات من زدم که تمام تحسین کردند. از آنجا آمدم به منزل عین‌الدوله. نمد آبداری را جلو بخاری انداختند، وضو گرفتم، نماز خواندم. بعد از آن برف هم یواش یواش شروع به آمدن کرده است. حمد الهی را به جا آوردم که به سلامتی امسال هم آمدم به اطاق هر ساله خودمان منزل نمودیم.

منشی باشی در این سفر نیامده، روزنامه مرا غلامحسن خان می نویسد.

چهارشنبه ۱۷ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

صبح سه ساعت از دسته گذشته بیدار شدیم. تقریباً یک چارک برف آمده بود. هوا هم مه گرفته بود به طوری که کوه‌های روبرو هیچ پیدا نبود. روز حرکت نبود. بعد اعلیحضرت همایونی سوار شدند. من هم سوار شدم رفتم منزل سپهسالار. خیلی اظهار مرحمت فرمودند به سپهسالار. از بغل جنگل رفتند برای راه گردنه کلیانی. باز برف گرفت و سرکوه‌های کلیانی را هم مه گرفت. بندگان اعلیحضرت همایونی مراجعت فرمودند طرف منزل. به میرشکار فرمودند که: برو بگرد، ردّ پلنگ را پیدا کن.

از راه جاده تشریف می آوردند. تا باغشاه ملتزم رکاب مبارک بودم. از آنجا جدا گردیدم که شکار کبک بنمایم. در راه یک کبک خوبی شکار کردم. رفتم منزل سپهسالار. نهار خورده بودند. من هم مرغ پخته داشتم مشغول نهار خوردن گردیدم. معاون السلطنه هم از شهر تازه آمده بود. کالسکه‌چی اش اسبهایش را می گردانید و مشغول دادن فحش به معاون السلطنه بود. خلاصه خیلی فحش دادن کالسکه‌چی اسباب خنده ماها شده بود.

قوش^۱ سپهسالار را مقبل الدوله کشیدند، روبروی ما یک کبک گرفت، سر آن را بریدند. قوش طرلان^۲ سپهسالار را هم خواستیم، رفت جنگل. بعد رفتند پیدا کردند و آوردند. مرادخان دوربین می کشید. گفت: بندگان اعلیحضرت همایونی در باغشاه نهار میل فرمودند، بعد از صرف نهار تشریف بردند طرف کلیانی. خیلی اسباب تعجب شد گفتم شاید پلنگی پیدا کرده‌اند.

۱ - قوش: مرغی است شکاری، هربرنده شکاری را نیز قوش گویند.

۲ - طرلان: مرغی است حرام گوشت و وحشی - شاهباز

خلاصه شاهزاده عین الدوله هم خواستند بروند درّه طویله، شکار کبک نمایند. تشریف آوردند جلو چادر سپهسالار، وزیر مخصوص را فرمودند: سوار شو. من هم اسب وزیر مخصوص را سوار شدم رفتیم به درّه. آنجا شاهزاده عین الدوله دو دست قوش انداخت. قوش ها را سیر کردند من هم مشغول شکار کبک شدم. دو نفر ژاندارم هم با من بودند که اسب مرا نگاهداشته بودند. بسیار به ژاندارم ها بدگذشت برای آن که زیاد راه سختی بود و همراهی با من هم خیلی مشکل بود. باری دو کبک روی هوا شکار کردیم، خیلی جای تمجید و تعریف بود. توی رودخانه، شاهزاده عین الدوله ایستادند، قلیانی کشیدند. من چونکه زیاد عرق داشتم سرما خوردم. با شاهزاده صحبت کنان آمدیم چادر سپهسالار. جمعی آنجا بودند. آصف الدوله و وزیر نظام هم بودند. سردار معظم هم بود. معلوم شد اعلیحضرت همایونی نهار را در باغشاه میل فرموده بودند. ردّ پلنگی میرشکار پیدا کرده بود. دو مرتبه مراجعت فرموده بودند سیر راه کلیانی. بعد از زحمت زیاد یک گفتار بزرگی از غار بیرون آمده بود، صید فرمودند. تا نیم ساعت از شب گذشته مراجعت فرمودند. شکارچی ها قوش ها را آوردند به آلاچیق. مشغول صحبت شکار شدیم تا دو ساعت از شب رفته.

پنجشنبه ۱۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

شانه هایم درد می کرد. قدری روغن مالی کردم. امروز سواری هم نیست، اطراق است. دیروز قوام السادات تدارک آش رشته دیده بود چون سواری موقوف شد. امروز مشغول پختن آش رشته گردیدند. اشخاصی که امروز منزل مخلص هستند، از این قرار است: شاهزاده رکن السلطنه و حسام السلطنه، انتظام الدوله، آجودان حضور، عمید حضور، بصیر السلطنه، شاطر باشی و امجد الممالک، صادق خان و حسین خان، ناصر همایون و قوام السادات و غلامحسین خان.

جمعی مشغول بازی تخته می‌باشند. من هم توی آبدارخانه با حسن خان روزنامه می‌نویسم. نهار حاضر کردند صرف نمودیم. بعد، تا عصر مشغول قمار تخته و آس بودیم. یک ساعت به غروب مانده شرفیاب خاکپای مبارک گردیدیم. بعد فرق شد. از آنجا رفتم منزل شاهزاده عین‌الدوله. از دیشب تا کنون متصل برف می‌آید. سهام‌الدوله بجنوردی سردار هم سه روز است مرحوم شده است. امیرالامراء هم مرده است.

جمعه ۱۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

تقریباً نیم ذرع برف آمده بود. یک شیشه عکس هم انداختیم. خبر آوردند که بندگان اقدس همایونی سوار شدند. من هم سوار شدم پی رودخانه را گرفتم به اول جنگل که رسیدم خواستم سمت کلیانی بروم. اعلیحضرت همایونی سمت کافرهمند^۱ تشریف بردند. کبک زیادی دیده شد به طوریکه زنده می‌گرفتند. بعد اعلیحضرت همایونی فرمودند که کبک‌ها را زنده بگیرند.

یک دسته شکار در نزارهای دربندک، میرشکار دیده بود. رفتند سر بزنند، نیامد. مراجعت کردیم به اول کافرهمند به نهار افتادیم. نهار خوبی با سپهسالار و سایرین صرف شد. بعد از نهار سوار شدیم آمدیم به شکار کبک. اول درّه شکر بیگ لو که رسیدیم آقا خان آدم سپهسالار چند دانه شکار دید. تارفت شاه را خبر بدهد شکارها فرار کردند. آمدیم به شکار کبک و قوش‌های سپهسالار خوب پریدند. جره^۱ قزل^۲ اقبال‌الدوله یک کبک خوب گرفت. اقبال‌الدوله هم اسب انداخت عقب قوش زمین خوبی خورد؛ خیلی تماشا داشت. تمام بدنش فرو رفت توی برف؛ حتی جیب‌هایش پُر از برف شد. سوارها^۳ نخس شدند میان درّه. کبک زیادی شکار شد. چند دانه خرگوش

۱- جره: نرینه هر جانور از چرنده و پرنده. بخصوص بازنر.

۲- جره قزل: نوعی پرنده شکاری که محل زاد و ولد آن هندوستان است.

۳- در متن نَفس - نفس کردن در اصطلاح به معنی پخش کردن

هم شکار شد.

توی درهٔ شکر بیک لو که رسیدیم برخورداریم به شاهزاده عین الدوله که از شکار کبک مراجعت می‌کرد. حاجب الدوله هم از عقب آمد. شاهزاده، اول قوش طرلانش را انداخت. بعد قوش فزل را انداخت. بعد اقبال الدوله اسب انداخت، دو مرتبه خورد به زمین رفت زیر برف، یک خرگوش هم زنده گرفتیم. قوش طرلان عین الدوله را، که اول انداخته بویم، رفت گم شد. میرزا اسحق، قوش چی عین الدوله، که از آن بی مصرف‌های عالم است، از علامت قوش چی‌گری فقط یک کیسهٔ بزرگ و یک اسب لاغر داشت. از بس که تنبلی کرد شاهزاده را متغیر کرد. از پیدا کردن قوش گذشتیم، آقا غیور را گفتیم قوش را پیدا نماید. از عقب ما بیاید.

آمدیم تا نزدیک چادر سپهسالار الی غروب منزل سپهسالار بودیم. شاهزاده عین الدوله با حضرات رفتند من هم آمدم چادر سیف‌الملک.

شنبه ۲۰ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

از خواب برخاستم آمدم توی ایوان شمس‌الملک، آتش زیادی روشن کردیم. امروز هم سواری نیست، اطراق است. آمدم منزل خرازی فروش قدری اسباب خریدیم دادیم بردند شهر. بصیرالسلطنه و حسام‌السلطنه و عمیدحضور و انتظام الدوله آمدند مشغول تخته بازی بودند بعد نهار خوردیم تا دو ساعت به غروب مانده منزل بودم. رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. امشب بندگان اقدس منزل عین الدوله مهمان هستند. سپهسالار و مشیرالسلطنه، و نظام‌السلطنه و آصف الدوله بودند، و موثق الدوله و اقبال الدوله و سایر عمله خلوت، تمام بودند. تا یک ساعت و نیم از شب رفته آنجا بودیم.

یکشنبه ۲۱ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

صبح از خواب برخاستم خبر آوردند که بندگان اعلیحضرت همایونی سوار شدند. من هم سوار شدم رو به کلیانی. از جنگل رفتم. به دو راهی رسیدم که از راه باغ شاهی می آید. رسیدیم، رفتند شکار دیدند تا سر بزنند که بیایند رو به بندگان اعلیحضرت، شکارها نیامدند. یک دسته شکار دیگر دیده شدند که آمدند رو به بندگان اقدس شاهنشاهی. بندگان اقدس پیاده شدند، یک تیر چهار پاره انداختند یک قوچ زدند. بعد دو تیر دیگر انداختند، دو شکار دیگر زخمی شدند که تازی آنها را گرفت. خیلی شکار خوبی فرمودند. خلاصه تشریف آوردند توی سیلاب به نهار افتادند. بعد از صرف نهار سوار شده تشریف آوردند رو به منزل. توی رودخانه صحبت کنان در رکاب مبارک آمدم رو به منزل. اشخاصی که امروز در رکاب مبارک بودند، از این فرار هستند: اقبال الدوله، سردار معظم، ساعدالدوله، صدق السلطنه، بصیر السلطنه، شاطر باشی، فخرالملک، سیف السلطان.

دوشنبه ۲۲ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

دیشب هم به قدر یک وجب برف آمده است. اسب حاضر نمودند سوار شدم رفتم درب خانه. بندگان اقدس نهار را امروز اندرون میل خواهند فرمود. من رفتم منزل شاهزاده عین الدوله. خیلی جمعیت بود. تمام عمله خلوت و غیره بودند. برخاستم رفتم منزل موقت الدوله؛ رفته بود منزل وزیر افخم. من هم رفتم منزل وزیر افخم. حاجب الدوله و موقت الدوله آنجا بودند. قدری که نشستم، برخاستم آمدم منزل. دو شیشه عکس توی اطاق انداختم.

آبدار، حضوراً مشغول خرد کردن کباب بوقلمون بود. یک دانه از بوقلمون ها را دادم بردند منزل سیف السلطان. گفتم شام طبخ نمایند، که شب را پیش هم، منزل ایشان

بخوریم. بعد رفتم دربِ خانه. تا ساعت پنج از شب رفته به خاکپای مبارک مشرف بودم.

سه شنبه ۲۳ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

وضو گرفتم، نماز خواندم. چهار ساعت از دسته گذشته بود که رفتم منزل عین الدوله. مدتی آنجا نشستم، بعد سوار شدم رفتم منزل سپهسالار. وزیر مخصوص، آصف الدوله، اعتصام السلطنه، صدق السلطنه، ظفرالدوله، تمام آنجا بودند. نهار خیلی خوبی آنجا صرف شد. کبک زیادی بالا سر چادرها دیده شد. سپهسالار چند قوش انداخت. اعتصام السلطنه و حضرات مشغول تفنگ اندازی بودند. من هم سه کبک روی هوا، خیلی خوب زدم. که تمام حاضران تحسین نمودند.

همراه سپهسالار، بعد از آن که قوش هایش را سیر نمود، با وزیر مخصوص آمدم رو به منزل. ساعدالدوله هم قوش هایش را سیر نمود. اسماعیل شکارچی رفته بود امروز شکار. چون قدغن بود که کسی از خارج نرود، ده دانه کبک هم زده بود غلام های امیر بهادر جنگ تفنگ او را گرفته با خودش برده بودند پیش امیر بهادر جنگ. از آنجا آمدم منزل شاهزاده عین الدوله. یک ساعتی هم آنجا بودم. امیر بهادر جنگ را آنجا ملاقات کردم. توسط اسماعیل را هم نمودم او را رها کردند.

چهارشنبه ۲۴ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

دیشب برف زیادی بارید، تقریباً چهار انگشت برف بود. سواری خیلی مشکل بود. اسب خواستم سوار شدم رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. دست مبارکشان قدری بواسطه رطوبت هوا درد گرفته بود. تا، وقت نهار، از آنجا رفتم به خانه شاهزاده عین الدوله. سپهسالار بود، وزیر مخصوص بود، اقبال الدوله بود، علاءالملک بود، انتظام الدوله بود، اجلال السلطنه بود. ساعد نظام که برادر حاجی بهاء الدوله باشد با

آقا محمدخان برادرزاده‌اش که دیروز از شهر آمدند امروز سر نهار بودند. نهار را که آنجا خوردیم، برخاستم رفتم دربِ خانه. تا یک ساعت به غروب شرف‌اندوز خاکپای مبارک بودم.

بعد پیاده رفتم منزل. از بس که یخ بسته زمین‌ها، خیلی خطر دارد سوار شدن به اسب. نماز ظهر و عصر را خواندم، آمدم منزل حکیم‌الملک. خودش نبود. نزدیک اطاق حکیم‌الملک یک اطاق خالی بود. چون برف به چادر شجاع‌السلطنه صدمه زده بود در آن اطاق خالی منزل کرده بودند جمعی را دیدم آنجا هستند و مشغول قمار هستند. رندان مرا هم داخل بازی نمودند، قدری پول مرا بردند، دیگر بازی نکردم. بعد، خبر آوردند که فردا کوچ است. ثانیاً خبر آوردند که چون مال کالسکه^۱ برای حرم جلالت، از شهر هنوز نیاورده‌اند کوچ موقوف است. رفتم منزل شمس‌الملک شام خوردیم همان جا راحت کردیم.

پنجشنبه ۲۵ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

صبح از خواب بیدار شدیم. وضو گرفته، فریضه صبح را به جا آوردم. اسبها را آوردند، سوار شدیم آمدیم منزل خودمان. عزم نمودیم چون راه‌ها خلوت (است) بهتر است بعد از صرف نهار برویم رو به شهر.

رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیده مرخصی حاصل نمودم که امروز بروم شهر. شاهزاده عین‌الدوله، نظام‌السلطنه، سردار معظم، علاء‌الملک، تمام حاضر بودند. بعد از آن سوار شدیم. چون دیدیم دست خالی می‌رویم طرف شهر، قرار گذاشتیم که بیایم سر پل، از جاده مازندارن بیایم. ضمناً شکاری هم بشود. تا سرخه حصار سه کبک و یک تیهو زدیم.

۱- مال: حیوان چهار پا برای بارکشی و بستن به کالسکه، اعم از اسب و قاطر.

یک ساعت به غروب مانده بود که رسیدیم آنجا. درشکه مرا از شهر آورده بودند. نشستیم به درشکه آمدیم رو به شهر. به قدری سرد بود که میان درشکه زبان ما بند آمده بود، و درشکه چی قادر به جلو گرفتن اسبها نبود. هر چه شرح برودت هوا را بنویسم، کم نوشته‌ام. در تمام کوچه‌های شهر راه عبور و مرور کالسکه و درشکه از بسیاری برف مسدود شده است. چندین سال است که اینقدر برف دیده نشده است.

جمعه ۲۶ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

بندگان اقدس اعلیٰ امروز به سلامتی تشریف فرمای می‌شوند. بارهای بُنه ما را امروز می‌آورند. امروز هم از صبح باز برف گرفته و چنان می‌آید که اهل اردو، تمام بر سرشان برف باریده. تا ساعت چهار و پنج قریب یک چارک برف آمده است.

شنبه ۲۷ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

سوار اسب شدم رفتم رو به درب خانه. این برف ششم است که پاک نمودند. رفتم درب خانه. ولی به واسطه کثرت یخ و برف، در کمال زحمت رفتم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. روزنامه قدری گفتم منشی‌باشی نوشت. خودم قدری سفرنامه عراق شاه شهید را خواندم.

یکشنبه ۲۸ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

غلامحسین خان اخوی از نازآباد آمد. سید چغندر و ملا فولاد آمدند. تا وقت نهار، تا وقت ظهر مراجعت به منزل نمودم رفتم اندرون نهار خوردم عصر بیرون آمدم مشغول صحبت بودیم جناب مدیر آمد. بعد از نهار پیش مدیر قدری درس خواندم.

دوشنبه ۲۹ شهر شوال المکرم ۱۳۲۱

قدری درس خواندم. درشکه خواستم رفتم منزل خان معیر الممالک. پسر حاجی علیقلی بختیاری بود، قدری صحبت کردیم تا غروب آجودان حضور هم آمد.

سه شنبه ۳۰ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. الی ظهر بودم. بعد به اتفاق سیف السلطان و آجودان حضور سوار شدیم آمدیم منزل. نهار حاضر نمودند. سه شنبه عکس به اتفاق انداختیم.

چهارشنبه ۲ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

سپهسالار اعظم کسالت مزاج دارند. رفتم آنجا به احوالپرسی. قدری حالش به هم خورده بود. به ملاحظه اینکه دوائی مالیدنی به ایشان داده بودند و دوائی هم برای خوردنی، دوائی مالیدنی را عوضی خورده بودند. لذا یک اندازه احوالشان بد بود. بعد بحمدالله بهتر گردیدند. من که آنجا رفتم خودشان اندرون بودند و عین الدوله پیش ایشان (بودند). بیرون هم وزیر مخصوص و آصف الدوله، انتظام الدوله و مقبل الدوله و حاجی مشیر لشکر و سالار امجد، یعنی قراسوران باشی بود. اجزای نظام هم خیلی می آمدند و می رفتند. پس از مدتی عین الدوله بیرون آمد. به اتفاق ایشان آمدم او رفت دربِ خانه من آمدم منزل خودم. مدیر هم بعد از نهار آمدند. درس، قدری خواندم. وضو گرفتم، نماز خواندم.

پنجشنبه ۳ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم، مراجعت نمودم. قدری

روزنامه گفتم منشی‌باشی نوشت. بعد از نهار سوار شدم رفتم درب باب همایونی. بندگان اقدس شاهنشاهی تشریف فرمای باغشاه می‌شدند. به التزام رکاب مبارک رفتم باغشاه. بعد از مدتی مراجعت نمودم رفتم منزل احتساب‌الملک. حکیم‌الملک هم آمد. تا غروب آفتاب بودیم.

جمعه ۴ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

امروز اول دلو ماه شمسی است. موکب بندگان اقدس اعلی تشریف فرمای دوشان تپه می‌گردند. درشکه خواستم سوار شدم حرکت به طرف دوشان تپه نمودم. رفتم دیدم بندگان اقدس اعلی تشریف فرمای شکار گردیدند. اسب یدک با خود نبرده بودم دیگر به شکارگاه نرفتم. حسام‌السلطنه و احتساب‌الملک و محقق‌السلطنه و سقا‌باشی پسر امین حضرت توی باغ بودند. من هم رفتم پیش حضرات تا دو ساعت به غروب مانده که بندگان اقدس از شکار مراجعت فرمودند، معلوم شد که تشریف برده بودند صحرای مس داشی، شکاری هم نفرموده بودند. وضو گرفتند، نماز خواندند، و تشریف فرمای شهر گردیدند. این غلام هم به ملازمت رکاب می‌آمدم. رفتم تا درب باب همایون، رفتم دیوان خانه مبارکه.

امشب به دیوانخانه در حضور مبارک تشکیل تا تر^۱ داده‌اند. «مسیو شام‌پر» که در چندی قبل از این در طهران آمده بود، و در آن زمان بازیگر قابل خوبی بود، حال دو نفر زن که یکی از آنها پیانو می‌زند و دیگری بازیگر است و دو نفر هم «آکتر»^۲، با خودش آورده است. دو پرده بازی بیرون آوردند که «اُپرت» بود. خیلی خوب خواندند و زدند و هفته‌ی دوشب هم، در مدرسه دارالفنون عموماً (بازی) بیرون می‌آوردند، تا اوائل

۱- در متن تارت

۲- آکتر در زبان فرانسه بازیگر تارت

شهر محرم الحرام. خلاصه، سه ساعت از شب گذشته تمام شد.

شنبه ۵ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

پیاده رفتم منزل سپهسالار به عیادت. کاغذی هم فرّاش در بین راه برای من آورد که امیر بهادر جنگ مُهر نموده بود. بدین مضمون که حسب الامر چهار ساعت به غروب مانده در اطاق ایض باید حاضر شوید. حالش بحمدالله قدری بهتر است. بعد برخاستم. کالسه نشستیم آمدیم دربِ خانه. رفتم دربار، دیدم اطاق شاهزاده عین الدوله خیلی شلوغ است. رفتیم اطاق سفره‌خانه که نهار می‌چیدند، با شاهزاده عزالدوله و عمادالدوله و مشیرالسلطنه نشستیم نهار خوردیم. رفتم به خاکپای مبارک مشرف گردیدم، مدتی بودم. از آنجا آمدم اطاق ایض. آقای شعاع‌السلطنه و عزالدوله و تمام شاهزادگان و رجال بودند. ارباب قلم هم بودند. پس از مدتی، خلعت و دست‌خط وزارت اعظم عین‌الدوله را، امیر بهادر جنگ آورد. بقچه خلعت، زیر بغل نظام‌السلطان بود. دستخط جهانمطاع ملوکانه را وزیر مخصوص قرائت نمود. بعد از آن، صرف شربت و شیرینی شد. به اتفاق شاهزاده عین‌الدوله و وزیر اعظم، آمدیم شرف‌اندوز خاکپای مبارک گردیدیم. بندگان اقدس اعلی فرمایشات مفصلی فرمودند که اظهار مراحمات و الطاف نسبت به حضرت والا بود. تا یک ساعت و نیم به غروب مانده درب خانه بودم. آمدم از آنجا منزل وضو گرفتم، نماز خواندم. رفتم منزل وزیر اعظم، تا یک ساعت و نیم از شب گذشته از آنجا بودم.

یکشنبه ۶ شهر ذیقعدہ الحرام ۱۳۲۱

رفتم دربِ خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. به اتفاق انتظام‌الدوله و عمید حضور پیاده آمدیم تا منزل عمید حضور. همراه انتظام‌الدوله، رفتند منزل ایشان. من

آدمم و در اطاق نشستم. بعد از آن، منصورالحکماء آمد نهار خورد. مرا قدری، برای نقطه نطفه، امتحان کرد. قدری هم روزنامه گفتم منشی‌باشی نوشت. من مشغول درس خواندن بودم که مدیر آمد. تا یک ساعت از شب گذشته درس می‌خواندم.

دوشنبه ۷ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۱

صبح خبر آوردند که بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت شاهنشاهی تشریف فرمای دوشان تپه می‌شوند. رفتیم تا دوشان تپه. بندگان اقدس تشریف بردند دره زرک. نزدیک باغ زرک رسیدیم به کوکبه فیروز کوکب اقدس اعلی. سواره تشریف می‌بردند که معلوم شد که یک دسته شکار زیادی در دست چپ، در کوههای بالا سر رزمگاه دیده‌اند که می‌خواستند بریزند به سیلاب. همه جا زیر پای شکارها اسب می‌تاختند. بصیرالسلطنه را فرستادند که سر بزنند به آنها، بریزند به طرف بندگان اقدس اعلی. شکار به سیلاب نریخت رفت به طرف آفتاب رو.

من، همراه میرشکار، رفتیم به چاله گردن، که می‌رود سمت میدانک. قدری دیر رسیدیم. چون خیلی اسب تاخته بودیم اسبها از کار ماندند. مراجعت کردیم، دیدم بندگان اقدس کالسکه نشسته تشریف بردند. مراجعت نمودیم به دوشان تپه. پس از آن آمدیم سر درب باغ به خاکپای مبارک مشرف شدیم. تا یک ساعت به غروب مانده آنجا بودیم. قدری بندگان اعلیحضرت استراحت فرمودند. بعد وضو گرفتند نماز خواندند. از آنجا تشریف فرمای شهر شدند.

آدمم منزل. مدیر آنجا بود و منشی‌باشی. نماز خواندم و مشغول درس خواندن گردیدم تا یک ساعت از شب گذشته.

سه‌شنبه ۸ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۱

قدری روزنامه گفتم منشی‌باشی نوشت. خودم مشغول دیکته گردیدم. مدیر آمد

قدری درس خواندم. رفتم اندرون استراحت کردم.

چهارشنبه ۹ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۲۱

بندگان اقدس از دیروز، سه‌شنبه، تشریف‌فرمای دوشان تپه گردیدند. به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. امر به سواری فرمودند. بعضی فرمایشات فرمودند. دستخطی به افتخار مجدالدوله به مکه فرمودند. از امین خاقان هم احوالپرسی فرمودند. به کالسکه نشستند، رفتند برای درّه زرک. آخر درّه زرک که دو راه می‌شود آنجا ایستادند قهوه میل فرمودند. شکارچی‌ها را امر فرمودند که بروند سمت میدانک اگر شکار دیدند سر بزنند، که بریزند سمت درّه. تقریباً یک ساعت آنجا توقف فرمودند. عکاس‌باشی دو شیشه عکس سواره انداخت. شکار نیامد. برف هم خرده خرده می‌آمد. مراجعت کردیم.

آدم میرشکار آمد و گفت: میرشکار ردّ پلنگ را دیده رفته عقب پلنگ. مجدداً اعلیحضرت همایونی مراجعت فرمودند و پشت باغ زرک، پیاده گردیدند. آتش نمودند که ببینند (خبری) از میرشکار می‌رسد. نهارشاه را هم برده بودند دوشان تپه. قدری نان و پنیر و مرتباً میل فرمودند؛ قدری هم به ماها مرحمت فرمودند. معطل بودند که از میرشکار خبر برسد. مجدداً دو شیشه عکس انداختند. از میرشکار هم خبری نرسید، معلوم شد چیزی نبوده است. از آنجا رفتم پیش وزیر اعظم، دیدم شاهزاده تنهاست، تقریباً مدت یک ساعت دو به دو صحبت می‌کردیم.

امام جمعه هم امروز از سفر مکه وارد طهران می‌شوند. خیلی تشریفات یدک و کالسکه و غیره برایشان قرار داده‌اند. باری، مدیر آمد. قدری درس خواندم، رفتم اندرون.

پنجشنبه ۱۲ شهر ذیقعده الحرام ۱۳۲۱

امروز شاهزاده وزیر اعظم وقت داده بود که «روسی‌خان» را ببرم منزل ایشان:

عکس بیاندازیم. روسی خان آمد رفتیم آنجا. دیدم فرنگیهای خیلی محترم که وزراء مختار و رئیس بانگها و غیره باشند، آمده‌اند به تبریک وزارت اعظمی شاهزاده. مجال انداختن عکس نشد. من رفتم سر حمام شاهزاده وضو گرفتم. حمام کوچکی خیلی خوبی است. رفتم حیاط دیگر شاهزاده عین‌الدوله و تا یک ساعت از شب رفته بودم. امیر بهادر جنگ و امین حضرت و صدق السلطنه و سردار اکرم هم آمدند. ناصرالسلطنه و سعیدالسلطنه هم آمدند. از آنجا آمدم منزل. مدیر بودند، قدری درس خواندم.

جمعه ۱۱ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۱

اسب خواستم سوار شدم رفتم منزل شاهزاده عین‌الدوله. مدتی صحبت کردیم، بعد او رفت منزل سپهسالار، من رفتم منزل شمس‌الملک.

شنبه ۱۲ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۱

سوار شدم رفتم دوشان تپه. بندگان اعلیحضرت سوار شده بودند تشریف برده بودند درّه زرک. من هم به درّه زرک رفتم. یک دسته شکار هم، از تیغه میدانک دیدیم. چون هوا زیاد سرد بود بالا تشریف بردند سوار فرستادند که بروند از سمت سیاه غار رم بدهند شکارها را شاید بریزند به درّه. شاه پلنگ خان تفنگدار شاه شهید را که حالا سپرده شده است به شمس‌الملک، چند نفر سوار همراه او نمودند که به شکار سر بزنند. دیدم هوا خیلی سرد است مراجعت کردم دوشان تپه رفتم منزل شمس‌الملک. آجودان حضور و حسین خان سرتیپ آنجا بودند. شاهزاده ضیاءالدوله که همیشه پیش شمس‌الملک است، او هم بود. نهار آوردند خوردیم. میرزا عبدالله تارزن منزل ناصر همایون بود. فرستادیم او را آوردند. صادق خان و ناصر همایون هم آمد هوا خیلی مه بود، تا عصر بودیم.